

# تاریخ فرستاده

که عزاوه شاهزاده بهادر خان به رشت طبع شد چون شاهزاده بهادر بدو نکر بود سید خورم خان و خوانین دیگر با ستیبا  
شاه قندهار امر و کابلان از بیطرفی به او آوردند عماد الملک غالب همی کرده در تمام سبع نمودن لشکر  
خنده بهمانی کردن گرفت و معنی آنست که شاهزاده بهادر عماد الملک به او نکرده و بقصد مهراسه فرستاد  
تا رفقه راه آمد و شد خالین بگریه و غمزدگی کسی مرس ساجزاده بهادر شاهزاده بهادر خان چون بقصد محمود  
نکر سید بعضی از بی سکنه ری که از بهر جان کویخته بودند شرف خدمت دریا قندهار محمد الملک او را  
برینموازل دیده مجذوبان نزد عماد الملک رشت چون شاهزاده بقصد مهراسه سید تاجان بانه به امارت  
پادشاهی بهلازمست تا و پنجم بهادر با نظر تمام تاریخ بیت و ششم ششم رمضان آب رکت سنه  
اشی و ثلثین و تسعایه و بلده نهمه و الا بن نزول کرد و از اسنجا اعلام عمارت پادشاهی نموده متوجه احمد آباد  
و تاریخ بیت و ششم ششم کور در قصبه کرج زیارت مشایخ عظام و آبای کرام نموده با احمد آباد و آمد عماد الملک  
از روی سراسر سالیان یکساله مواجب داده کسی بطلب شاهزاده لطیف خان فرستاد که شاید بمرد  
باشا میزاده بود در جهکت نماید اما تارسیان او شهرزاده بهادر خان کوچ بر کوچ متوجه احمد آباد شده و امر  
که از عماد الملک و کوفه سحر او میرفتند در راه باو طبع میشدند و بهاء الملک و دور الملک که تا فلان سلطان سکته  
بودند ایشان نیز ما عماد الملک خلف جسته خدمت آمدند و شاهزاده بهادر خان بنا بر اقتضای وقت دلجویی ایشان  
نموده در تالیف قلوب مسکونه تاریخ الملک دست یافته بساط حکومت نصیر خان الخاطب بمجرب ساهه در  
ایام دولت نصیر خان الخاطب ساد مجرب ز چهار ماه نگذشت

۹۳۲

## ذکر شاهی سلطان بهادر بن سلطان مظفر شاه کجرت

روز عید رمضان سنه اشی و ثلثین و تسعایه که با ختسیار منجان ساعت جلوس بود شاه بهادر شاه امرا و اعیان مملکت  
در بلده احمد آباد به سخت آبای کرام کجیه زده لوامی سلطنت افراشت و لوازم ایشان و شمار بتقدیم رسانید و امر او  
سرداران لشکر را بزیادتی علف و انعام ناسب و خلعت پوشدل ساخت و در او بل شوال از اسنجا حرکت کرد

۹۳۳

## سلطان بهادر بن مظفر تنه کجراتی

۴۲۳

مقاله چهارم  
۸۵۴

غزیت محمد آبا و حسینا بر نمود منزل اول مستظلم خان با اتفاق جمعی رسد. در آن معتبر بخدمت شایسته مشغول  
 غایت و لطافت کشت و چون در منزل کوچ کرد خبر رسید که آب بانگت چنان طغیان نموده که عبور شکر  
 متعذر است. سلطان بهادر بقتضای سواد منزل کرده تا بخانرا بکنار آب گذاشت تا لشکر را بتانی بگذرانند و روز دیگر  
 جمیع امرای محمد آبا که از دست با نه مالها گرفته بودند آمده طحی شدند و مالها که برده بودند بالشان بخشید و شد و چون سلطان  
 بهادر بکنار آب معنوری در گذر چاند پور رسید و افواج او شروع در گذشتن نمودند عماد الملکت عضد الملکت و  
 راجا نب برده و اطراف دیگر متبیا ساخته تا بخار رفته انجمنت شاه به انجمن مشغول دارند اما شاه بمسجود  
 انجمنت نشده از آب گذشت و به عت تمام متوجه محمد آبا و جینا بر شد. چون بسواد شمس رسید میاه ملک  
 بن نصیر خان آمد سلطان بهادر با و گفت که پیشترت رفته به پدر خود حکم برسان که خانه عماد الملکت را قبل کرده  
 او را بدست آورد و بعد از او تا بخانرا با چندی از خوانین بر سر عماد الملکت تعیین نموده خود نیز از عقب سوار شد  
 تا بخان بر عت تمام رفته خانه عماد الملکت را قبل کرده عماد الملکت از دیوار خانه خود را بزمیر انداخته بخانه شاه  
 صدیقی پناه برده خانه شاه چو چهل بتاراج رفته فرزندان او اسیر شده اتفاقا سلطان بهادر از پیش خانه خود  
 عبور کرد خداوند خان که در بندت متوکل بود از خانه برآمده ملازمت نمود بعد از ظهر عماد الملکت را خلا مان حسد او ند خان  
 از خانه شاه چو صدیقی مقیم ساخته آوردند شاه فرمود که عماد الملکت شاهسی و سبب التین و دیگر قاتلان سلطان  
 سکندر را برادر کنند و در فیج الملکت بن توکل را که از بندهای سلطان مظفر بود خطاب عماد الملکت داده غار  
 ممالک ساخت و عضد الملکت که آن اخبار شنیده از برود بطرفی مسکرت بخت در راه کولیان اموال و اشیای  
 آنرا تاراج کردند سلطان بهادر شمشیر الملکت را بخت گرفتن عضد الملکت تعیین نموده نظام الملکت را بر سر محافظان  
 فرستاد و ایشان کریمه بزی سنگه بلنج شدند و اسباب اشیای آنها را لشکر بهادر شاهسی بخت گرفتند  
 مراجعت نمودند و در همان دو سه روز بهر عضد الملکت و شاه چو صدیقی و جمعی از قاتلان سلطان سکندر در  
 منزل قدر خان کشته شدند و بهادر الملکت با وجود اغماض سنان بهادر شاه متوجه کشته از محمد آبا و حسینا  
 فرار نموده در راه شمشیر و بیگ گرفته آورد چون او بسنگه رز ختم انداخته بود در مخی که از سید علم الدین بوی سینه

# تاریخ فرشته

بر سر هزار ایشان بسعی را وظیفه داده طعام بچته خام معطر فرمود و بعدین سل خیر رسید که رای سنکر را  
بال چون از قتل قیصرخان و قوف یافت فرصت یافته قصبه و پور را غارت نمود و اموال بسیار از ضیاء الملکت  
پسر قیصرخان بدست آورده در خرابی ملک میکوشد آشنیدن این خبر سلطان بهادر شاه مضطرب گشته میخواست  
که خود غریمیت نماید تا بخان ابریز رسانید که در ابتدای سلطنت ازین قسم امور بسیار حادث میگردد ازین بگذر  
غبار مطول و کدورتی بر ساحت خاطر راه ندهند اگر این سنده باین خدمت مامور شود و بنیابت الله و همین اقبال غلظت  
مغضه از او کوشمال و سزا خواهد داد سلطان فی الفور او را خلعت داده با یکت لکت سوار بتادیب رای سنکر  
ریخت فرمود تا بخان بولایت بال درآمده بنیاد خرابی نهاد رای سنکر از راه همروا کسار نوشته نزد شرف الملکت  
که کبی از امرای مظفری بود فرستاده در خواست کنان خود نمود چون بعضی اقران نیافت بر آینه تا بخان در خرابی  
مسککش بیشتر کوشید و راه رای سنکر ناچار جای قلب اختیار کرده تا بخان بجهت بایستاد و جمعی کثیر از رای سنکر  
گشته شد و از مسلمانان زیاد از یکفر بقتل نیامد تا بخان در ولایت بال چند گاه در حل اقامت انداخته آخر بموجب حکم  
بخدمت سلطان شافت و سلطان در بر مع اول سنه مذکور بجهت شکار بیرون آمد در آنوقت جمعی از رعایای  
بند کنیابت از دست حامل انجا داد خواه شدند شاه تا بخان بجهت سرانجام آن تعیین نمود بر غل داروغه بندر  
کنیابت فرمان داد و خود چون خواجی محمد آباد حبیبنا نیز رسید پسران سنکر بملازمست آمده بعد از چند روز نوشدل  
و خوشحال ریخت انصراف یافت و در سنه اربع و ثلثین و تسمایه پرتو تسخیر پر ولایت ایدر و با کرا انداخته در اندک وقت  
فتح کرده باز حبیبنا نیز معاودت نمود و بعد از چند گاه بجهت تسخیر بروج عازم انصوب گردید و از انجا لوای نصرت یافت بر فراخته  
بکنیابت رفت اتفاقاً روزی بر کنار دریا بر قسم تسخیر برآمده بود ناگاه چهارمی از بندر دیب رسید و اهل حجاز خبر رسانید که  
یکت چهار فرنگیان را باد مخالف به بندر دیب انداخت و قوام الملکت آن حجاز را گرفته فرنگیانرا بذیل عبودیت مبتلا ساخت  
شاه از استماع این خبر مستح و مسرور گشته از راه خشکی عازم بندر دیب گشت و قوام الملکت با استقبال شتافته  
فرنگیانرا بظلمه آورد سلطان جمعی کثیر از ایشان را مسلمان ساخته لوای مراجعت برافراشت بعد از آن سال نوشته  
میران محمد شاه حاکم آسیر که خواهر سزاده سلطان بهادر بود رسید مصروفش آنکه چون علاء الدین عماد شاه اندوی سزاده  
مکتوبی

# سلطان بهادر بن مظفر شاه کجراتی

۳۲۶

مقاله چهارم  
۱۵۲

ملتی گشته بود برهان نظام شاه بھری وقاسم پیدترک میدری از روی لغدی بملکت برادر دخل مینمودند فقیر  
 بکوکات اورقہ جنگ صعب اتفاق افتاد و فقیر بسی را از پیش برداشته در انحال برهان نظام شاه بھری کہ  
 کمین نموده بود خود را بعلاء الدین عماد شاه زودہ اورا لشکرت در آن اثنا چند سلسلہ فیل از فقیر بخت برد و قلعہ ماہ  
 کہ اعظم قلاع آن بلاد است بہ لغدی متصرف شدہ در صورت ہرچہ حکم محلی شرف نفاذ یابد عین بہبود خواهد بود و در جواب  
 فرمان آنچنان صادر شد کہ سال گذشتہ عرضتہ علاء الدین عماد شاه آمدہ بود و ملکات عین الملکات حاکم ہندو  
 حب انکھ رفتہ بہن انفسہ بقین را صلح داد الا آن چون ہدایت پیش دستی از برهان نظام شاه شدہ اعانت مظلوم  
 بر ذمہ ہست کریمان فرزند و واجبست پس در محرم سنہ خمس و ثلثین و تسعا یہ بقصد تسخیر ولایت نظام شاه باشکر  
 کران متوجہ شدہ بہ تی جہت سامان سپاہ در قصبہ برودہ تزلزل کردہ و در اواسط سال مذکور جام فیروز حاکم ہند  
 از استیلای مغولان جلای وطن شدہ سلطان بہادر التاج آورد و سلطان فقدا حوال جام فیروز کردہ دو از دو  
 لاکت سکہ بخت مسج وادہ وعدہ نمود کہ انشاء اللہ تعالی ملک موروثی ترا از مغولان خلاص کردہ تو خواہسم داد  
 چون آوازہ شوکت بہادر شاہی وصیت جلال او در بروج سکون انتشار یافت در آن سفر رایان قویا  
 و بیعہ روی بدر کاتہنس نہادند در برادر زادہ راجہ کوالیار با جماعت خود از پوریہ آمدہ در سکاٹ ملازمان خاص منسلکت  
 کردید و بہرون بن پرتی راج بہادر زادہ را ناسکاکا نیز با چندی از راجپوتان معتبر آمدہ داخل نوکران شد و بعضی  
 از سرداران دکن ہم آمدہ احرار سعادت حضور نمودند و ہمہ انہا فرخوردہ استعداد از انعامات شانا نہ نصیبی  
 گرفتند و چون شاہ بادت مدید در نواحی متحد آباد حبیبناہ توفیق واقع شد علاء الدین عماد شاہ جیاب گشتہ  
 خضر خان ولد خود را بملازمت فرستادہ معروض داشت کہ برهان نظام ست و بھری از غایت غرور و کجبر سر  
 بصلح نذرہ اگر بکیرتہ برسد دکن سواری فرمائید مقصود سب و سببول می پیوند سلطان بہادر التاج  
 سبذول داشتہ بطرف دکن روان شدہ و چون بکنار آب نریدہ رسید میران محمد شاہ فاروقی باستقبال  
 شتافہ جہت ضیافت بہ برہانپور برو و بعد از آنکہ لوازم ضیافت بجای آورد عماد الملکات نیز جویدہ از کاویل  
 بملازمتش رسید و چندین رسپ و سٹف و ہدایا گذرانید کہ سلطان بہادر بقصد تادیب برهان نظام

۶۲۵

بحری که در حوالی بسرو مایور بود از راه برار روانه شد و چون بخانه پوه رسید چند روز متقام کرده دندان طبع در آن  
 ملک فرود و عماد الملک مضطرب شده خطبه برار بنام سلطان بهادر خوانده میران محمد شاه فاروقی را وسیله  
 ساخته نوعی نمود که از آنجا کوچ کرده پیشتر شد چنانکه در وقایع نظام شایبه نوشته شد با حمد مکر رسید و بواسطه دیدن جانش  
 صیب بدولت باد شتافت و در بالا کمات کنار حوض قزو فرود آمده عماد الملک را با بسیاری از امرای کجرات  
 بجا صده آن فله کاشت اما پس از چند گاه علاء الدین عماد شاه با دکنیان ساخته از طلب کردن سلطان  
 بهادر تا دم و پشیمان گشت و وقت شب قطع نظر از خیمه و حصار گاه کرده راه فرار پیش گرفت و چون دکنیان  
 سر راه کجرات گرفته مانع وصول غل و آذوقه گشتند و برهان نظام شاه نیز بمقابل آمده بغافل اندک مسافتی  
 فرود آمد فی المثل آثار قحطی و غلادار و دروید آمد درین وقت برهان نظام شاه سلطان بهادر را بتوید پس داد  
 فیلان مذکور میران محمد شاه فاروقی از خود راضی ساخت و خطبه احمد مکر با اسم او خواند و در سنه ست و شصتین و  
 شصت و پنج بجانب کجرات رفت و برسات در محله آباد گذرانیده در سنه سب و شصتین و شصت و پنج بجانب ایدر  
 متوجه شد و از موضع جاپور خداوند خان سیح الملک القاطب بهادر الملک را بالشکر آراسته و فیل بسیار بجا کفر شاه  
 خود متوجه بندر کنسایت شد و یکروز در آنجا بسر برده روز دیگر بر چهار نشسته غنیمت بندر دید نمود و چون چندین  
 جہاز از بنا و اطراف آنجا رسیده بودند از جنس قماش و غیره آنچه در آن جہازها بوده اجتماع نمود و در  
 کارخانها ساخت و از آن بجز هزار و شصت من پسته و موریز بود و جماعت رومیان را که با تفاق مصطفی خان  
 رومی برسم تجارت آمده بودند نقد احوال کاینی فرموده منزل مناسب بجهت انقوم تعیین فرمود و بملک ایما  
 سفارش غزبانموده بولایت بانوال و دو نکر پور رفت و آتش بنب در آن و یارزوه پیشکش فراوان از رایان گرفته  
 بجهت آباد حینا نیر معاودت نموده عمرخان و قطب خان و حسی از امرای سلطان ابراهیم لودی که از بیم  
 فرودس مکانی ظہیر الدین محمد بابر پادشاه کجرات افتاده بودند بخدمت رسیده روز اول سیصد قبای زند  
 و پنجاه اسپ و چند گلت تکو نقد انعام یافتند و چون از مسر که دلجوی ایشان قانع شد طلب غنیمت بطرف حرا  
 نواخت و بعد از وصول بمراسه خداوند خان و امرای دیگر مدد ملازمت نمودند آنجا کوچ متواتر بجا کردند و ضبط اموال

# سلطان بهادر بن مظفر شاه کچراتی

۴۲۹

مقاله چهارم  
۵۳

کامیابی فرموده پس بر جا تمامه دار گذاشت و پسر سرام راجه پاکر لا علاج گشته بملازمت پیوست و پسر او  
شرف اسلام دریافت در حضور سلطان بهادر سلطان شد و از جمله مقربان درگاه گشت و چکا که برادر پسر  
بود با جماعت خود در کوه و بیابان میگشت در بنو قنت از خوف جان رفت به برتنی بن رانا سنکا مینو گشت که او را  
وسیله ملازمت خود سازد اتفاقا سلطان بهادر بغیرت شکار چون به بانسواله در آمد برتنی بن رانا سنکا از  
علامت و عجز رسول فرستاده گناه چکا درخواست نمود سلطان بهادر بنمس او را قبول نموده چکا را طلب داشت  
در موضع که مات کرجی مسجد عالی بنا نموده آن قصبه راجه پرتی راج و او بقیه ولایت باکر را میان پرتی راج  
و چکا علی السویه قسمت نمود و چند روز بجهت شکار در آنجا مقام داشت که منبیاں خبر رسانیدند که سلطان  
محمود خلیج که ممنون احسان و مرهون امتنان سلطان مظفر شاه بوده است شتره خان حاکم مندر  
رستاده تا بعضی از قصبه است ولایت جیتو را تاراج کرده در اجین سلطان محمود خلیج مقابل شده است مقدار  
ن حال رسولان برتنی بن رانا آمده استند حاکم که سلطان بهادر سلطان محمود خلیج را مانع شوند که بسلسله  
اوست تحریک ندهند در بنو قنت خبر رسید که سلطان محمود از اجین بسیار نگور رفته سلطدی پوریه را بقصد کشتن  
فردی همراه آورده بود سلطدی بر مانی الضمیر او قوف یافته با اتفاق ولد سکندر خان میواتی بولایت  
نه اطلاع به برتنی بن رانا سنکا آورده است و چند روز پیش نکه نشسته بود که سکندر خان و بهوت بن سکندر  
بچرا درده شده هر دو ملازمت سلطان بهادر دریافتند و سلطان بمقصد خلعت زر لغت و مقدار اسب  
بانان انعام فرموده و بجوی ایشان نمود در این اثنا نوشته سلطان محمود خلیج رسید که من نیز اراده شرف حضور  
نم لیکن بجهت بعضی موانع در تعویق افتاده انشاء الله بعد از این بملاقات کرامی سرور خواهیم شد سلطان  
ر پدر یا خان گفت که چند مرتبه است که نوید ملاقات سلطان محمود خلیج بکوش رسیده است اگر آورده ملاقات  
بجتهای او را هرگز بجایی نخواهم داد پس فرستاده سلطان محمود خلیج را مشمول الطاف ساخته رخصت نصرا  
نداشت و خود خلعت بانسواله نمود و چون بکنار اتب کرجی رسید برتنی بن رانا و سلطدی نیز سجد پیش  
رفتند

## تاریخ فرشته

۳۰۰

مکتب چاپخانه  
۹۵۳

و سلطان بهادر در روز اول سی سلسله نایل و اسپ بسیار و بکزار و پانصد خلعت زرلفت با آنها بخشیده بعد از چند روز  
بر تهنیتی زار خست جیتور یافت و سلمی پوری به طار نمت اختیار کرده به اردو ماند سلطان بهادر بوجه ملامت  
سلطان محمود خلیفه طرف سبیل متوجه شد و قرار داد که اگر سلطان محمود خلیفه بیاید لوازم ضیافت و مهمانداری  
بجای آورده و ناکماست دیوله رفته اورا رخصت کرده بدارالملکت مراجعت خواهیم نمود و در این منزل محمد خان امیر  
آمده بود و چون موضع سبیل رسید تا ده روز انتظار سلطان محمود خلیفه کشید بعد از آن باز در یاخان از نزد سلطان  
محمود خلیفه آمده گفت که در شکار سلطان از اسپ افتاده دست راست او شکسته شد حالا با این وضع آمدن  
لایق نیست شاه بهادر شاه گفت چون سلطان چند بار خدوف و عده نمود نیاید اگر مرضی او باشد ما بیاییم باز  
در یاخان گفت شاهزاده چاند خان بن مظفر شاه مرحوم نزد سلطان محمود خلیفه است اگر شاه بیاید و طلب  
چاند خان از سلطان محمود خلیفه بکنند دادن او بس مشکل و ننگ داشتن بغایت مستعد است و فی الحقیقه مانع  
آمدن همین است شاه بهادر شاه گفت من خود را از طلب شاهزاده چاند خان گذرانم سلطان محمود خلیفه را  
بگویند که زود بیاید چون فرستاده سلطان محمود خلیفه مرض شد سلطان بهادر شاه بیای طلی منازل غنیمت و در راه  
سلطان محمود خلیفه میدید و چون بدیبال پور رسید معلوم گشت که سلطان محمود اراده آن دارد که پسر بزرگ خود را  
سلطان غیاث الدین خطاب داده در قلعه مسند و ننگا بهارد و خود از قلعه جدا شده در گوشه باشد و ملاقات شاه  
نماید در این اثنا بعضی از امرای سلطان محمود خلیفه که بجهت سلوک ناموافق از او آزرده بودند آمده بخدمت سلطان  
عرضه داشتند که سلطان محمود خلیفه بطایف اچیل میگذرانند و اصلا با خستیار خود نخواهد آمد سلطان بهادر  
کوچ بر کوچ بجانب شادی آباد و مندوروان شد و چون بنخله رسید عساکر بجا حیره شادی آباد و مندوروان تعیین گشته  
محمد خان اسیری بجانب غنیمت پور پهل شاه پهل نامزد شد و تقاضا به پهل پور فرستاد و جماعت پور به را سهیلوانه نامزد  
فرموده خود بموضع محمود پور در محلها قرار گرفت و شب بیت و نیم شهر شعبان سنه سبع و ثلثین و تسع  
سلطان بهادر با جمعی از بهادران برهنوی در لغت از این ندوی بخله در آمده به بالای نهبیا آمدن توانستند

۹۷۷

نویساری

# سلطان بہادر بن مظفر شاہ کجراتی

۳۳۱

مقالہ چہارم  
صفحہ ۸۵۳

کہ بسیاری از مردم او قلعہ درآمدند پس وقت نماز متوجہ خانہ سلطان محمود خسل شد و چون مردم مالوہ از  
ان طرف کہ بغایت مرتعت خاطر جمع داشتند وقتی واقف شدند کہ قلعہ از بیگانہ پر شدہ بود لاجرم اہل قلعہ بہر طرف  
گزینان شدند و چنان لفظ چاند خان بن سلطان مظفر شاہ مرحوم از قلعہ فرود آمدہ راہ فرار پیش گرفت و سلطان  
محمود خسل با جماعتی قلیل مصلح شدہ بمقابلہ پیش آمد چون در خود قوت مقاومت ندید از شہر بیرون رفت و باز  
بر ہمنوی یکی از مقربان بواسطہ رعایت احوال حیال و اطفال برگشتہ جانب محل خود شافت و افواج سلطان  
بید رنگ اطراف محل را قبل کردہ ایستادند و پیغام مہرم شکری دادند کہ محل و حرم سلطان و امریان در  
امان است بچشم متعرض مال و عوض احدی نخواہد شد بنا بر آن بعضی از ہواخوانان سلطان محمود خسل باو گفتند  
کہ شاہ کجرات ہر چند بیرونی کند مروت او بیش از دیگران خواہد بود در حضورت در محظنہ موسر سلطان  
خواہد کشید و غن غالب ہست کہ رسم بدر را خستہ بسیار نمودہ و ولایت مالوہ را بملازمان سلطان خواہد گذاشت  
در این اثنا سلطان بہادر بیام لعل محل برآمدہ شخصی را نزد سلطان محمود خسل فرستادہ اورا طلب نمود و سلطان  
محمود با ہفت کس از امر آمدہ سلطان بہادر کہ میل عفو داشت باو منکلم شدہ پرسید کہ سبب نیامدن چہ بود تا  
چون سلطان محمود خسل بخت برگشتہ جواب درشت داد شاہ بہادر شاہ از آن رکذر مکر شدہ دیگر مجلس سخاوت  
گذشت در آخر از غایت غضب سلطان محمود رابع فرزندان مقید ساختہ ہمراہ الف خان و آستخان بہ محراب  
بینا نیر فرستاد و خود در مند و قرار گرفت و امرای مالوہ را در کجرات اقطاع داد و انوی کجرات را در مالوہ جاگیر  
غنایت فرمود و میران محمد شاہ فاروقی را متغز و مکرم روانہ بر ماہ پور ساخت و بعد از برسات در سنہ ثمان و ثمان  
تعمایہ بسیر بر ماہ پور و اسیر رفت و برہان نظام شاہ بھری کہ بخلاف اسمعیل عادل شاہ لفظ شاہی حسرت و اہم خود  
بود بدلاست در ہمنوی میران محمد شاہ فاروقی بہ بر ماہ پور آمد و بیامن سسی شاہ طاہر جنیدی شاہ بہادر شاہ جتہ  
و آفتاب کیر و سر پرہہ سرخ بابت سلطان محمود خسل را بہ برہان نظام شاہ بھری دادہ گفت کہ شمار نظام شاہ  
خطاب دوم یعنی دشمنان را از پادشاہی معزول ساختم و دوستانا پادشاہی رسانیدم و عرض سلطان  
بہادر از طبیعت نظام شاہ بھری آن بود کہ والی احمد نگر و بر ماہ پور با او در جنگ پادشاہ دہلی کہ پیش نہاد ہست خود



ساختہ بود موافقت نمایند و حال آنکہ بر خلاف آن بوقوع آمد چہ کہ بر مان نظام شاہ سہری در جنگ نصیر الدین محمد  
 ہمایون پادشاہ باو ہمسر ہی نمودہ بلکہ بچند سال پیشتر از آن حاجب خود را بدرگاہ او فرستادہ بخرید و  
 تسخیر ولایت کجرات تاکید نمودہ گویند سلطان بہادر شاہ شاہ طاہر جنیدیرا کہ علمی کجرات و بر مانپور و مندو و  
 برائشندی و استادی اورا قبول داشتہ عزت بسیار کرد بجدی کہ در حضور او بر تخت نمی نشست و اگر می نشست او  
 نیز بر کرسی مرصع می نشاند و در انوقت کہ شاہ بہ بر مانپور بود سعی بسیار کرد کہ اورا از بر مان نظام شاہ گرفتہ  
 وکیل اسلطنہ خود سازد شاہ طاہر بہ بانہ اگر ارادہ رفتن کرد دارم قبول این معنی نمودہ و حال آنکہ باحمد نکر وقتہ بعد از  
 چند گاہ بر مان نظام شاہ را شیعہ مذہب ساخت و چتر و سراپورہ سیخ را بر ملک سبز کہ نشان دوازده امام است  
 بدل کرد آتقہ کلی و جسزوی این ماستان در احوال نظام شاہیہ نوشتہ شد انجا معلوم فرمائید و سلطان بہا  
 بعد از طاقت بر مان نظام شاہ سہری را صحبت او باحمد نکر خوشدل و کامیاب از شادی آباد مند و بد گرفت  
 در این اثنا معلوم شد کہ سلہدی پوریہ بواسطہ آنکہ در عهد سلطان محمود خلیجی عورات مسلہ بلکہ بعضی از عورتا  
 سلطان ناصر الدین را در خانہ خود نگاہ داشتہ بود و حال نیز در منزل خود دارد ازین سبب میل آمدن بخصودندارد سلطان  
 بہادر گفت خواہ بیاید و خواہ نیاید بزود من فرض عین و عین نفسہ من شدہ کہ عورات مسلہ را از ذل کفر و خواری بخود  
 خلاص ساختہ اورا تادیب بلیغ نمایم پس مقبل خان را رخصت محبت آباد حبسنا نیز داد کہ آنجا رفتہ کنہبانی قلمو تا  
 و ختیار خان را بشکر و تو سچانہ و خترانہ بخدمت فرستد و مقبل خان بحکم سلطان ختیار خان را بنویس  
 کہ سلطان فرمود بود روانہ نمود پس اختیار خان باشکر کران در بیت و یکم ربیع الآخر سال مذکور در قصبہ دہانہ  
 آمدہ سلطان بہادر طبع شد شاہ آوازہ رفتن کجرات انداختہ لبشادی آباد مند و رفت و اختیار خان را بکجرات  
 انجا گذاشتہ بتاریخ بیت و پنجم جمادی اولی در لعلہ تزل کرد در این اثنا بہوت ولد سلہدی پوریہ کہ ہمسر او بود  
 بعرض رسانید کہ چون راپاست عالی متوجہ ولد الملکت کجرات است اگر بندہ رخصت اجین یا ہم سلہدی برادر  
 استظہار و اطمینان بملاومت بیارم سلطان بہادر اورا از قاضیت عزم رخصت دادہ خود نیز بکج متواتر متوجہ  
 اجین کرد و پانزدہم شہر مذکور بقبضہ دہانہ رسیدہ لشکر را در انجا گذاشتہ خود بر سہم شکار بجانب ویا پور و سہ پور رفت  
 سلہدی

# سلطان بهادر بن مظفر شاه کجراتی

۳۳۳

مقاله چهارم  
۸۵۳

سلطنت پوریه در استماع این خبر بهوت پسر خود را در اجین گذاشته خوبلا از مت پوست و امیر نصیر که بطلب سلبه  
پوریه رفته بود در خلوت معترض رسانید که سلطنت پوریه سرب با طاعت نداشت اما فقیر بوده کنایت  
و یکت کرد و تنگ نظر او را فریب داده آورده است و گرنه میخواست که قلعه را گذاشته بولایت میوات برود  
و اکنون اگر رخصت یافت و بدین او بار دیگر محالست شاه از سحر پور بجانبدار و نادران شد با مراد مستر بان  
سخن گرفتن سلطنت پوریه در میان آورد و چون قریب باره رسید شکر را بیرون گذاشته در قلعه و نادر فرود آمد  
اما سلطنت پوریه را نیز بخود همراه برد و بدین که شاه بدون رفت موکلان آمده او را با دو لغت پوریه گرفتند  
در این اثنا یکی از خواصان سلطنت پوریه فریاد کرده دست بجز برود سلطنت پوریه گفت میخواستی که مرا کشتن  
ان شخص گفت من بجهت شایان میگردم چون بشنازینکار آسیب میرسد انیکت من خود را میزنم تا شامادین  
مدمه نه نیمم و خشم بشکم زده بچشم رفت و چون خبر گرفتن سلطنت پوریه انتشار یافت سکنه شهر یعنی اموال  
سلطنت پوریه را تبارت برده جمعی کثیر را کشتند و بقیته کیف فرار نموده نزد بهوت پسرش رفتند و فیلان و اسپان  
و اسباب او بسر کار شاهی ضبط شد و محترود سلطان بهادر رفیع الملک الخاطب عماد الملک را بر سر سینه  
رخصت کرده و خداوند خانرا همراه او آورد و گذاشته صبح روز دیگر خود نیز عزم اجین نمود و بدریا خان مالو  
حکومت اجین ارزانی داشته بسیار نکت پور متوجه گردید و سارنگ پور را بملاو خان بن طو خان که در ایام سلطنت  
منظر از مندور رفته ملازم شده بود و در زمان پادشاهی شیر شاه سوره خود را خطاب قادر شاهی داده خطبه و سکه اندیا  
بنام خود ساخته بود چنانچه عفریب شتر از احوال او مرقوم خواهد شد تفویض نمود و حبیب خان والی  
بجانب آشته رخصت داده عازم بهیله در اسپین گردید حبیب خان رفته جمعی شیر از پوریه را بقتل رسانید و آشته را  
مصرف شد و چون شاه به بهیله رسید معلوم شد که بزرده سال است که آثار اسلام از آنجا منقطع گشته و طایفه  
کفر شایع است در این منزل منہیان بسج اورسا پندند که بهوت پسر ولد سلطنتی خبر گرفتاری پدر و تعیین شدن  
رفیع الملک شنیده جهت طلب کوکب بختیور رفت و لکن برآمد سلطنت پوریه حصار اسپین را استوار ساخت  
در مسکنهای مسیحت و استقامت کت جینوری میرد سلطان بهادر دو سه روز بجهت تعمیر مساجد و تقاب

# تاریخ فرشته

در آن قصبه مقام نموده پنجمین حادی اولی سینه مذکور طبل فروری کوفته در اسبین بارگاه برافراشت و هنوز اردو و  
نیامده بود که راجپوتان پوربه در فوج کشته از قلع فرود آمدند سلطان بهادر شاه با مسعودی چنین نامه دو سه کس را  
انگروه و نیم ساعت در این اثنا سپاه کجانبی در پی از عقب رسیده و ما را از کنار بر آوردند و پوربه از جلاد است  
شجاعت شاه بهادر شاه که بیخه جمله سپاه بردند و سلطان بهادر آن روز شکر از از خبک منع کرده لغزواندا  
در روز دیگر از انسر زمین کوچ کرده حصار راه کز و در میان گرفته بمور پس خود تقسیم نمود و طرح سا باط انداخت و در  
اندک مدت سا باط براس قلع مشرف شد سلطان رو میخانرا با اهل نوخانه در اینجا گذاشته بمنزل معاود  
فرمود و در میخان بنور توب و برج قلع را انداخت و از طرف دیگر عقب زده آتش داد تا چند کزدیوار از  
ان طرف افتاد و سلمدی احوال قلع و زبونی پوربه و توقف خصم بنظر آورده پیام کرد که این بنده می خواهد که  
مصلحت مشرف اسلام مشرف گردد و بعد از آن اگر رخصت باشد بالارفته و قلع را خالی ساخته با ولیای دولت  
بهادر ستا بی سپارد سلطان ازین جنبه سرور گشت و سلمدی را بحضور خود طلبیداشته کار تو حید بروی حوض کرد  
و در غلعت خاص داد و مطبخ طعام کونا کون بخوردش داد و همراه خود بزر قلع برد سلمدی لکهن برادر خود را طلبیداشته  
گفت چون من در مره اسلام درآمدم سلطان بهادر شاه از غلعت مرا براتب عالی خواهد رسانید لایق آنکه قلع را  
تسلیم ملازمان نموده در خدمت شاه باشیم لکهن خنیه باو گفت که حال خون ریختن تو در نهیب ایشان بایز نیست بهوت  
رانارا با چهل سینه کس همراه گرفته بگویم بی آید کاری باید کرد که چند روز دیگر در گرفتن قلع توقف بشود سلمدی  
تسلی این را می نموده سلطان گفت از غلعت باشد فرود اید از دو پاس قلع را خالی ساخته بملازمان شاه  
حوال خواهد کرد سلطان بهادر شاه از اینجا رجعت نموده بمنزل آمد و تا دو پاس روز دیگر حفر بود چون از میعاد  
ساعتی گذشت سلمدی باز بعرض رسانید که اگر بنده نزدیک قلع برود استکشاف نموده صورت حال  
بعرض رساند از عنایت سلطان دور نیست سلطان بهادر سلمدی را بمبتدان سپرده نزدیک قلع فرستاد  
و سلمدی بنزدیکت برج افتاده و شکسته رفته با قوم خود نصیحت آفرید که ای راجپوتان خافل و نویشان  
با اهل از سلسل نمان حفر کنید که سلطان بهادر ازین مور چل آمده شمارا بکشت و غرضش آن بود که بی  
رجع

# سلطان بهادر بن شاه کجراتی

۵۳۳

مقاله چهارم  
۱۵۳

بر چهار استغذیند لکن جواب نداد تا غمخیزد و سلمدی سبب ظاهر بر کشت لکن در استحکام فلعو کونید و در شب دو هزار  
پوریه را همراه سپه کوچک سلمدی نموده بطلب بهوت روان ساخت و لیسر سلمدی بیرون رفته چون اجلس رسیده  
بود مردم شاهی دوچار شده طرح جنگ انداخت سپاه کجرات مافوق طاقت بشری ترو نموده راجپوت بسیار را  
کشتند و سر لیسر سلمدی را با سر راجپوتان دیگر بخدمت شاه فرستادند سلمدی چون بر فوسف سپر اطلاع یافت  
از هوش رفت و سلطان بهادر از تیر کارگونی یافته سلمدی را به برهان الملکت سپرد که در قلعه شاهی آباد مسند و  
محبوس دارد در این اثنا خبر رسید که بهوت چون میداند که سلطان جریده است رانار را همراه گرفته از در  
جرات کوچ متواتری آید پس قوت غضبی شاه از استماع این خبر طغیان نموده گفت اگر چه جریده ام اما بعضی  
نصوص بکت مسلمان بده کافر پسند است و فی القور میران محمد شاه فاروقی فرستادند وای بر مانپور در فتح  
الملکت المناطیب به عماد الملکت را تا دایب آمانار خست نمود میران محمد شاه در فتح الملکت المناطیب  
بعاد الملکت با استعداد جنگ افواج ترتیب داده متوجه شدند و چون نزدیک کبیر رسیدند پور نخل که او نیز ولده  
سلمدی پوریه بود با دو هزار راجپوت پوریه اینجا حاضر شد بنا بر آن میران محمد شاه فاروقی و عماد الملکت عرضه داشتند  
نمودند که پور نخل ولده سلمدی پوریه بر مانا پیوست در مانا هم قریب رسیده است اگر چه جمعیت او از اندازد بیرون  
آیا اعتماد بر عون الهی و اقبال خداوندی در ترو خود را معاف نخواهیم داشت شاه بعد از وصول عرضه داشت اختیار  
خان و امرای دیگر را بجا سره گذاشته خود با یلغار شبانروزی بنقاد کرده مالوه راه طی نموده مانند برق لامع به نوا  
کبیر رسید و میران محمد شاه فاروقی فرمانروای بر مانا پور پاره با استقبال آمده شاه را بمنزل خود برد در این اثنا جاستوان  
رانا و بهوت خبر بردند که شب شاه بهادر شاه ببلشکر طحق شده و از عقب افواج مثل مورد و بلج بقیاصد میرسد رانا از استخوان  
این خبر بکت منزل پر نشست و صبح سلطان بهادر از کبیر کوچ کرده بمنزل پیش رفت و در این منزل دو نفر  
راجپوت در لباس رسالت بجهت تحقیق اخبار بشکر سلطان آمده از زبان رانا پیغام آوردند که رانا یکی از ملازمان  
این درگاه است و عرض از لندش درخند و آن بود که قدم شفاعت پیش نموده استغفای تقیرات سلمدی بخواهد  
کند سلطان گفت نظر باینکه با لغما چون جمعیت و شوکت او بیش از ماست اگر اهل اراده جنگ ناکرود عرضه داشت

# تاریخ قزوین

مقاله چهارم  
۹۵۳

۱۳۳۳

الیه من سلاطین شاهنشاهی چون آن دولت را که گفتند که شاه را چشم خود دیدند ایم لایق بودیم با وجود همه کتک  
 و بیعت سینه در برابر شاه ل ساخته فرار نمودند در این اثنا خبر رسید که الخ خان با سی هزار سوار و قبیله و توپخانه کجرات  
 قریب رسیده سلطان از غایت شجاعت اصلا تا رسیدن الخ خان توقف نکرده با لشکری که همراه داشت بهتلا  
 کرده تعاقب نمود و در ماچون کجیتور در آن شاه نادیب و کوشمال و اورا بسال دیگر حواله کرده خود قلعه را بسین آمده محاصره  
 تنگ ساخت و در آخر ماه رمضان سنه مذکور کلهمن از کومات با پوس کشته صورت پلاکت خود را معاینه کرده از راه بخرو  
 در آمده عرضه داشت که اگر آنجناب سلهدی برادر حضور طلبیده قلم خود بر صفحه جرایم او کشتند قلعه را بسین را خالی ساخت  
 نسیم لازم می نماید شاه بعد از تامل وافی بخاطر آورد که عرض این پورش آنت که عورات مسلم از ذل کفر خلاص  
 شوند اگر طمس آنها را قبول کنیم تحمل که اینها جو به کنند و آن ضعیفها پلاکت کردند لهذا طمس کلهمن را اجابت نموده سلهدی  
 پوریه را از شادی آباد و مسند و بخنور طلبیده بر مان الملک سلهدی پوریه را همراه گرفته بخت آورد و فرمان امان  
 حاصل نموده بالای قلعه رفت و کلهمن حبس را به تاز با اهل و عیال از قلعه فرستاد و آورده بازگشت و بعضی شاه  
 رساینه که قریب چهار صد عورت متعلق سلهدی پوریه است درانی و رکاوتی مادر بهوت التماس آن دارد  
 که سلهدی پوریه داخل بندگی خاص شده اگر قلعه آمده عیال خود را فرستاده آورد از طعنه اغیار محفوظ خواهد بود شاه  
 ملک علی شیر را بسدی پوریه به راه ساخته بقاعه فرستاد چون سلهدی پوریه بخارمت کلهمن و تاجخان از سلهدی  
 استفسار نمودند که عرض سلطان از گرفتن قلعه را بسین چه خواهد بود سلهدی کت که بالفعل قصبه برود با مضائق  
 بخت نامعز شده غمگین است که سلطان از غایت بخت ما را بدید که چیز را سرفراز خواهد ساخت رانی و رکاوتی  
 و کلهمن و تاجخان گفتند که اگر چه سلطان تفقد احوال ما خواهد کرد اما عمر با است که درین زمین شاهی کرده ایم دواد  
 کامرانی داده احوال ملک اعتبار بازی ساخته که همه یکجا جمع شده ایم طریق مردانگی آنت که عیال خود را جوهر ساخته  
 بسوزیم و خود جنگ کرده کشته شویم تا هیچ آرزو در خاطر نماند القصد سلهدی پوریه بسین رانی و رکاوتی از جارتی نرو  
 و عصیان در زید و ملک علی شیر هر چند مضایح مشفقانه نمود اصلا مقید نیفتاده در جواب ملک علی شیر گفت  
 که بر روز یکت کرد برکت بان و چند سیر کا فود در حرم من صرف میسید و سید زن هر روز جامه نوی پوشند پس

## سلطان بهادر بن مظفر شاه کجراتی

۳۰۰

نقشه چهارم  
۱۵۳

این معنی معلوم نیست که دیگر خیزش بود یا نه و اگر با پانسب زندان و عیال خود گشته بودیم به این معنی می‌رود که خود سر سلسله پوریه طسج جوهر انداخته رانی در کاوتی که دختر رانا سنسکا بود و در عطفان رسیده که بر نامه بچو در نامه پان تن پری سیکر بوخت و سلهدی پوریه و تاجان و کلمین و دیگر خوششان و برادران که مجموع سده نهمین سلسله است گرفته بر آمدند و با پاره پیاده های مسلمان که بالای قلعه رفته بودند بجنگت مشغول شدند و چون بخبر بارو رسید سپاه کجرات جلوریز قلعہ برآمده آن گروه بی عاقبت را بجهنم فرستادند و از لشکر سلطان بهادر چند نفر پیاده مسلمان سعادت شاد در یافتند و هم در این ایام سلطان عالم حاکم کالپی از صدر افواج جنت آسیانی محمد هایلون پادشاه التیجا سلطان بهادر آورده قلعه را بسین و چند یار مع ولایت آن جا کیر یافت سلطان بهادر شاه میزان محمد شاه فاروقی را به تسخیر قلعه کاکرون که در زمان سلطان محمود خلیجی تصرف رانا در آمده بود تعیین کرده خود بسکار فیصل مشغول شد و متصدان کوه کالورا کو شمال بسزاداده حواله الغ خان نمود و اسلام آباد و پوشنگ آباد و سایر بلاد مالود را که تصرف نیندازا در آمده بود تصرف شده با مرای کجرات و معتقدان خود جا کیر کرد و چون میزان محمد شاه فاروقی متوجه کاکرون شده بود سلطان بهادر شاه نیز بمرحمت خود راه لواچی کاکرون رسانید و رام جی نامی که از خا رانا حاکم کاکرون بود قلعه را خالی کرده کربخت و شاه بهادر چهار روز در آن قلعه بکیشن و صحبت پرداخته برب از مقریان خود را با نعام و الطاف نوازش کرده رفیع الملکت المنی طب لجا و الملکت و اختیار خانرا که از امرای کبار او بودند به تسخیر قلعه رسور فرستاده خود متوجه شادی آباد شده و حاکم رسور که نیز کاشته رانا بود قلعه را خالی گذاشته کربخت و در کیمه قلعه کاکرون و قلعه رسور تصرف سلطان بهادر در آمده از ساد آباد مسند و متوجه دفع فرنگیان شد و چون قریب به بندر دیب رسید فرنگیان فرار نمودند و توپ بزرگ ایشان که بکلانی آن توپ در دیار بند و سمان نبود به دست آمد و شاه بهادر آنرا بسج و ثقیل به فتح آباد جینا نیز فرستاد و بغزیت لیکر جیتور از بندر دیب بکنبات آمده از آنجا با احمد آباد آمده زیارت مشایخ کرام دابا عظام نمود و لشکر جامع آورده با توپخانه از بندر دیب کجرات متوجه جیتور شد و در نیوقت که سده از لیبین دستا

# تاریخ فرشته

باشد محمد زمان میرزا که در قلعه بیاضه مجوس بود از حجت آشیانی نصیرالدین محمد پهلوان پادشاه فرار نموده سلطان  
بهادر التاج آورد و حجت آشیانی نصیرالدین محمد پهلوان پادشاه کس تر و بهادر شاه فرستاد که محمد زمان میرزا را طلب کرد  
سلطان بهادر از خاست تکبر مقید جواب نشد پهلوان پادشاه باز خطابوی نوشت که اگر محمد زمان میرزا  
مخضه منفستنه باری از ولایت خود خارج نکند سلطان بهادر شاه را که اقبال مسکوس گشته لا بقاشد  
بود متوجه در جواب کتابت نشد و سخنانی که بیش از اندازه بود بزبان آورده همان حرکت موجب خرابی او شد  
الغرض سلطان بهادر شاه علی الرغم حجت آشیانی نصیرالدین محمد پهلوان پادشاه محمد زمان میرزا را بغایت  
تعظم و کرم نمود و چون بخیوی رسید را تا تندی شده تا در ماه امتداد یافت و اکثر همسکام  
از طرفین مردان مرد مسعد جنک و نبرد شده میان رسیدن حجت آشیانی که در دور غالب اوقات  
ظفر و فروزی با کچه اینان بود از امر انا از راه خجسته انار آمده پیشکش قبول کرده تاج و کمر مرصع که از سلطان  
محمد حسنلی حاکم مالوه گرفته بود با چندین اسب و قیل و خف و نفایس بشاه کجرات داده باز کرد آسیدوان  
فتح و آمدن محمد زمان میرزا و اجتماع اولاد پادشاه بهلول لودهی در خدمت او باعث غور و موجب آن گردید  
که حضرت حجت آشیانی نصیرالدین محمد پهلوان پادشاه سلسله جنک تحریک دهد و زمام پادشاهی را  
بعقبه تصرف در آورد پس یکی از اولاد شاه بهلول لودهی را که سلطان علاء الدین نام داشت اعزاز و اکرام  
نمود و سپهر او تدارک از امر کرد آسیدوان مملکت و پهلوی نکرده بمردم درگاه قسمت نمود و بجهت امضاء این اراده تانار  
خان را که بشجاعت و شهامت از اقربان خود ممتاز بود تربیت نموده کسی کرد مظفری به برهان المملکت حاکم  
قلعه آسیر تسلیم نمود تا با تقاضای و اسخواب ناتارخان صرف لشکر نماید چنانچه در ایام معدوده قریب چهل هزار سوار  
بر تانارخان جمع شده با طرف مملکت حجت آشیانی نصیرالدین محمد پهلوان پادشاه آغاز مراجعت کرده قلعیه تانار  
که در نواحی آگره است در سنه احدی و اربعین و تسهله منصرف شد و حجت آشیانی نصیرالدین محمد پهلوان پادشاه  
برادر خود بهنزال میرزا را بدفع او فرستاد و وی چون قریب بحد دو بیاضه رسید افغانان پرلاف و کزاف که  
بر تانارخان گرد آمده بودند متفرق شده زیاده از ده هزار سوار ترو او نماند تانارخان از کمال تشویر و خجالت

# سلطان بهادر بن سلطان مظفر شاه کجراتی

۱۳۳۹

مقاله چهارم  
صلوات

که زر بسیار صرف لشکر پیوغای افغانان نموده بودند نتوانست بخدمت شاه بهادر شاه رفت و مدد نیز نخواسته  
لا علاج بجنک قرار داد و در بسنگام تلافی فریقین بر قلب لشکر بهندال میرزا حمل آورده با سپه افغانان مانع  
قتل رسید و قلعه بیانه بحرف بهندال میرزا در آمد جنت آشیانی نصیر الدین محمد بایون پادشاه انزلیغال  
نیک گرفته متوجه دفع شاه بهادر شاه گشته لشکر کشید و شاه بهادر شاه که باز لشکر بر سر راناکشید و قلعه  
در محاصره داشت از گشته شدن تانار خان و توجه جنت آشیانی مضطرب گردیده فرجه مشورت در میان  
انداخت و رای اکثر ابرار آن قرار یافت که ترک محاصره نموده بجنک او بایدر رفت و حیدر خان که بزرگترین  
امرا بود معروض داشت که لغادر محاصره نموده ایم اگر درین وقت پادشاه مسلمان بجنک ما بیاید حمایت و  
اعاد کافس بران کرده باشد و این سخن تا روز حشر در میان اهل اسلام گفته خواهد شد لایق دولت است که محاصره  
از دست ندهیم و ظن غالب است که آنحضرت هم بر سر ما نیاید گویند زمانیکه بایون پادشاه بسیار نیکو  
نزول فرمود این کنکاشش بعرض رسید و آنحضرت از غایت مروت بولایت سلطان بهادر مزاحمت  
نرسانیده چندان در آنجا توقف نمود که شاه بهادر طرح سا با طانداخته در سال مذکور قورا و جیرا قلعه صورتور را  
بگرفت و راجه ست بسیار بقتل آورد و خاطر از مهمات آنطرف جمع نموده ناکاه متوجه جنت جنت  
آشیانی نصیر الدین محمد بایون پادشاه گردید و زر بسیار بر لشکر قسمت کرد و جنت آشیانی عازم سببصال او  
گردید و در نواحی قلعه مندسور تلافی فریقین اتفاق افتاد اما هنوز خیمه نرده بودند که سید علی خان خراسانی که بر اول  
سلطان بهادر بود از فوج لشکر کجرات کریمه بکفرت اثر جنت آشیانی طعن شد و کجراتیان از مشا پده این  
حال شکسته دل شدند پس سلطان بهادر شاه با امرا و سرداران کار کرده در باب طریق جنک  
مشورت نمود حیدر خان گفت فردا جنک می باید کرد چه که لشکر بان ما از فتح صورتور قوت و استقامت  
یافته اند و هنوز چشم ایشان از صولت سپاه منحل نرسیده است و در میان که صاحب اختیار تو بخانه بود  
معروض داشت که تو ب و تغلک بسیار در سر کار جمع آمده است و معلوم نیست که بعد از قیصر دم دیگری داشته  
باشد بصیوح است که برود لشکر خندق زده هر روز طرح جنک انداخته شود تا جراتان شیخ لشکر منحل در برابر



## تاریخ فرشته

۳۰۳۰

مقاله چهارم  
۸۵۳

آمده بفریب توپ و تفنگت پلاکت شوند شاه بهادر شاه این را برآ پسندیده برود لشکر خضر خندق نمود درین ایام سلطان عالم کالی که شاه بهادر شاه را بسین و چندیری و انصوبه را بجاگیر او مقصد فرموده بود با محبت تمام آمده طبع شد و تا دو ماه هر دو لشکر برابر یکدیگر نشسته در اکثر ایام جوانان عاشق جنگ و طالب نام و ننگت بیرون آمده تلاشهای مرانه و رستمانه پی در پی در ننگت میفرمودند و سپاهیان منحل بموجب فرموده فرمانده خود برابر توپ و تفنگ کمتر رفته سه چهاره سوار تیر انداز بر اطراف اردو تاخت می بردند و راه آمده شد غلّه دروغن همه مسدود ساخته چون چو برینمقال گذشت قضا عظیم در لشکر کجراتیان پدید آمد و حلیقی که در آن نزدیکی بود تمام شد و بواسطه استیلائی تیر اندازان فوج منحل کسی را مجال آن نبود که از لشکر دور رفته غلّه و گاه بیاورد سلطان بهادر دید که دیگر توقف نمودن موجب گرفتاریت در ششی با پنجگس از امرای معتبر خود که یکی فرمانده بر ما بنور و دیگری بلو خان حاکم مالوه بود از عقب سر برده بیرون آمده بطرف شادی آباد مندو کرجخت و جنت آشیانی نصیر الدین محمد بهایون پادشاه تاپای قلع شادی آباد مندو تعاقب نموده در راه مردم بسیار قتل رسانید و حیدر خان که بال لشکر بسیار از عقب میرفت بعد از جنگ صعب زخمی شده بکرجخت و سلطان بهادر در شادی آباد مندو حصار می شد و بعد از آن بنده و سیکت و جمع دیگر امرایان منحل با مقصد قلع بقلعه آمدند و سلطان بهادر شاه که در خواب بود سینه برخواست چون کجراتیان را مضطرب و کمریزان دید خود نیز راه فرار پیش گرفت و با پنج شش سوار بطرف محمد آباد حسینا رفت و حیدر خان و سلطان عالم حاکم را بسین بقلعه سوگر پناه بردند و بعد از دور و ز زینهار خواسته بخدمت جنت آشیانی نصیر الدین محمد بهایون پادشاه آمدند حیدر خان که زخمی بود در سکات طایمان انتظام یافت و از سلطان عالم حاکم را بسین چون حرکات نا تلیم وقوع آمده بود بکلم جنت آشیانی نصیر الدین محمد بهایون پادشاه اورا پی کردند سلطان بهادر این اخبار شنیده خندان و جواهر که در قلع محمد آباد حسینا نیرداشت به بندر دیب فرستاده خود بکنبات رفت و جنت آشیانی نصیر الدین محمد بهایون پادشاه شادی آباد مندو را مردم این سپرده بطرف قلع محمد آباد حسینا نیر فرستاد و بلده محمد آباد بتاراج رفته غنیمت بسیار و حیدر دیاس بدست سپاه منحل افتاد و آنحضرت نیز از اسباب جراح بخیل حاکم کنبات گردید و سلطان بهادر از کنبات اسپان تازه زور گرفته به بندر دیب رفت و آنحضرت چون بکنده

# سلطان بهادر بن مظفر شاه کجراتی

۱۴۳۱

مقاله چهارم  
۱۳۵۸

بکیناسیت رسیده اورا خدیو معاودت فرموده محمدآباد حسینانیراقبل کرده و تیدیری که در وقایع آنحضرت تفضیل یافته  
 قلعه اقل را منصرف شد و اختیارخان کجراتی حاکم محمدآباد حسینانیرا کریمتیه بقلمه ارکت که آنرا مولیا کونید پناه برد و در  
 زمینها خواسته شرف خدمت دریافت چون بزمید فضایل و کمالات از سایر امراء کجرات اختیار داشت و سلطنت  
 ندیان مجلس خاص تنظیم یافت و خزاین سلاطین کجرات که بمرامی دراز گرد آورده بودند بتصرف درآید  
 ز بر شکر بیان تقسیم شد و در اوایل سندناشی و اربعین و شمایه با وجودی که حسنت آشیانی زور محمدآباد حسینانیرا  
 داشت و اعیان رعایای کجرات متواتر سلطان بهادر رسید که اگر اجتناب مکی از ملازمان خود را به تحصیل مالیا  
 تعیین فرمائید مال بواجبی بخشنده رسانیده خواهد شد سلطان بهادر عماد الملکت فلام خود را که بزمید سجات  
 و حسن تدبیر انصاف داشت بالشکر بسیار به تحصیل مالیات ولایت فرستاد و عماد الملکت در مقام جمع آوردن  
 سپاه شده بقولی با پنجاه هزار کس در ظاهر احمدآباد فرود آمد و از آنجا عمال با طرف و لواجی فرستاده شد  
 در تحصیل نمود چون این خبر بجهت آشیانی نصیر الدین محمد تپالون پادشاه رسید محافظت خزین راه برود  
 بیکان که یکی از امرای بزرگ و مستعد و طایفه بود فرموده از محمدآباد حسینانیرا متوجه احمدآباد کردید و عسکری میرزا  
 با یادگار ناصر میرزا و میرزا هندو بیگ را بیکتر از خود پیشتر روانه ساخت و در لواجی محمود آباد که دوازده گروهی احمد  
 آباد است عسکری میرزا را با عماد الملکت خار به صعب روی نمود و عماد الملکت شکست یافته با کجراتیان  
 بیشمار بقبل رسید و بعد از آن جهت آشیانی بظاهر احمدآباد تریول فرموده زمام حکومت آنجا به عسکری میرزا  
 و پتن کجرات را بیا دگار ناصر میرزا و بسروج قاسم حسین میرزا برده و هندو بیگت فوجین و محمدآباد حسینانیرا  
 پیروی بیکان سپرده خود به بر ما چند نفر غیب برود و آنجا بنا بر اقتضای وقت توقف ناکرده لشادی آباد  
 متوجه شد در این اثنا خانجهان شیرازی که یکی از امرای سلطان بهادر شاه بود جمعیت بهم رسانیده قصد نوسازی  
 متصرف گشت و در میان از بندر سورت بجانجهان پیوسته برود و با اتفاق متوجه بسروج شدند و قاسم حسین میرزا  
 طاقت مقاومت نیاورده محمدآباد حسینانیرا پیش نیروی بیگت خان رفت و در کل کجرات غلغل و فترت  
 تها نهایی منطبقه برخواست و بیوقت خشنفر بیگت که از امرای عسکری میرزا بود کریمتیه پیش سلطان بهادر

۹۴۲

# تاریخ فرشته

رفت و او را بآدمان احمدآباد ترغیب نمود چنانکه در محل خود مذکور گشته چون جمیع امرای غیر نیروی بیکان در  
 احمدآباد جمع شدند و سلطان بهادرشاه عازم کجرات گردیده عسکری میرزا و سایر امرایا یکدیگر بیکر چنان  
 گنگامش دیدند که چون مقادیرت با سلطان بهادر متغیر بل متعسر است و جنت اشیانی نصیرالدین محمد  
 بهایون پادشاه در شادی آباد مندر و توقف دارد و شیرخان افغان هم بکشت نشسته در ولایت بنکاله افروخته  
 صلاح انست که خزینة محمدآباد حسینانیر بدست آورده متوجه آگره شوند و اسخورد را تصرف در آورده خطبه بنام عسکری  
 بخوانند و منصب وزارت بهند و بیکت متعلق باشد و میرزایان دیگر که خواسته باشند متصرف شوند برین  
 قرار داد کجرات را که بچندین شقت و ترو در گرفته بودند را بیکان از دست داده متوجه محمدآباد حسینانیر شدند  
 و نیروی بیکان چون براراده فاسد میرزایان و امرایان اطلاع یافت در استواری حصار کوشید و ناچار  
 میرزایان بجانب آگره کوچ نمودند و شروع در پیوندن بادیه بی ناموسی گردیدند سلطان بهادر چون کجرات  
 را خالی دید بدفع نیروی بیکت خان عازم محمدآباد حسینانیر گشت و نیروی بیکت خان انقدر  
 خزین که توانست برداشته قدم در راه آگره نهاد سلطان بهادر چند روز در محمدآباد توقف نموده بضرورتها  
 پرداخت و چون دندان استیلای جنت اشیانی نصیرالدین محمدتجان پادشاه از روی مجزود ماندگی از  
 بندر کوه و بندر چول و ریکت دنده مدد خواسته بود و یقین میداشت که اینجاست آمده کجرات را که خاست  
 متصرف خواهند شد بنابرین تمجیل از محمدآباد حسینانیر ولایت سورت و جوناگر متوجه گردید تا بعد از آن  
 انگرود را بجز طریق که داند برگرداند و چند روز در اسخورد و بسیر و سکار پرداخته بود که پنج شش هزار نفری در خواها به بندر  
 و بید رسیدند سلطان بهادر بتمجیل به بندر مذکور آمد و فرنگیان خبر استقلال و استیلای سلطان  
 بهادر و مراجعت جنت اشیانی نصیرالدین محمدتجان پادشاه شنیدند از آمدن خود نادم و پشیمان گشتند و  
 با یکدیگر فرسار دادند که هر جیل که میسر شود بندر و سب را متصرف شوند پس سردار ایشان بمقتضی مصلحت تراض نمود  
 خبر بیماری خود را شایع ساخت و سلطان بهادر مکرر کس لطلب او فرستاد اما جواب شنید که بیمارم و تو  
 رفتار ندامت پس سلطان بهادر تصور آنکه فرنگیان از ملاحظه دارند خود بالذکت موم بجنت تسلی ایشان بجا  
 آمد

# سلطان بہادر بن مظفر شاہ کجراتی

۱۴۳۳

نالیہ چارم  
۹۰۳

سوار شدہ درجایی کہ کشتیہارا لنگر کرده بودند رفت و بکشتی بزرگت اسباحت در آمدہ چو بفرست آنا رخدر دریافت خواست کہ مراجعت نماید در شنای انگلہ از کشتی فرنگیان بکشتی خود در می آمد فرنگیان چاکلی کرده کشتی خود را حبس کردند و او بکشتی خود نارسیده در دریا افتاد و یکت خود خوردہ بر آورد درین ہنگام فرنگی از بالای جہاز نیزہ بر سرش زدہ مہر و جہت ساخت در این کرت چنان سر بریزد بجز عدم فرود برد کہ دیگر سر بر نیارزد و لشکر کجرات ایحال مشاهده کردہ بلا توقف متوجہ احمد آباد کشتند و بندر دیب از تاریخ ماہ رمضان المبارک کتہ ٹٹ واربعین و تسعایہ بود تصرف فرنگیان بر آمد و مدت شایہ او پانزودہ سال و ستہ روز بود و متولف تاریخ بہادر شایہ کتاب خود را بنام او نوشتہ لیکت چون توفیق اصلاح نیافت غلطی بسیار آن نسخہ بنظر در می آید اعتماد بر آن نمیتوان کرد

۱۴۳۳

## ذکر متعدد کشتن محمد شاہ فاروقی تسلطت کجرات

چون سلطان بہادر خت ہستی بہت مستخدمہ جہان والدہ او با امرای کہ ملازم رکاب بودند از بندر دیب متوجہ احمد آباد شدند در شنای راہ خبر رسید کہ محمد زمان میرزا کہ سلطان بہادر در ایام قرأت اورا بجانب دہلی لاہور فرستادہ بود تا باعث خلل در ہندوستان شدہ مغلانرا پریشان خاطر گرداند از حدود لاہور بکشتہ با احمد آباد رسید و جہان لخط خبر واقعہ سلطان بہادر شنیدہ بسیار دگریہ وزاری نہادہ تا سف بسیار خورد و تقبیر لباس کردہ اکنون بہت تخریب می آید و بعد از چند روز محمد زمان میرزا چون بار دو ہوست مستخدمہ جہان بد اچھ مقدور شد بود اسباب مہمانی بخدمتش فرستادہ اورا از لباس عزا بیرون آورد اما میرزای سعادتمند پرستش والدہ شاہ و نفعہ احوال او برینمہوال نمود کہ بوقت کوچ با جمعی از ملازمان خود بر خزانہ کجرات ریختہ بقوہ ہفتصد صندوق طلا از آئینان بدر بردہ خود را بکوشہ کشید و دوازودہ ہزار مغل و ہندوستانی جمع آورد و ہزار کجرات از مشاہدہ این فتنہ جدید مضطرب کشتہ در تعیین شاہ با یکدیگر مصلحت نمودند و چون سلطان بہادر محمد شاہ فاروقی را کہ خواہر زادہ او بود بولی عہدی بار با اشارت کردہ بود ہمکنان تجویز نمودند جہان بشایہ اورا ضامادہ غایبانہ خطبہ و سکہ او جعل آوردند و کس بطلب او فرستادند و عماد الملک

# تاریخ فرشته

۳۴ ۳۳

و عماد الملک را با لشکر بسیار بدفع محمد زمان میرزا تعیین کردند و محمد زمان میرزا که مرد عیاش و فراغت طلب بود  
 از کت نیکت کرده از میان کیر و وار روی کرده اینها بواسطت سند در آمد و دیگر معجزه او صورت نسبت و میران  
 محمد شاه فاروقی که سلطان بهادر شاه به تعاضب لشکر جنجایی مانا لوه فرستاده بود بعد از خطبه خواندن  
 بکیا به و نیز در انچه و در با جل طبعی در گذشت

نادر چهارم  
 شد

## ذکر سلطنت سلطان محمود کجرا

سلطان محمود بن لطیف خان  
 بن سلطان مظفر

چون میران محمد شاه فاروقی از خرابه دنیا بمحمود آباد عقی رسید و وارثی بغیر محمود خان بن شاهزاده  
 لطیف خان بن سلطان مظفر نمانده و او در بر ما پور کجک سلطان بهادر شاه چون خود در احمیه سلطنت کجرا  
 داشت در قید میران محمد شاه بود اختیار خانرا بطلب او فرستادند میران مبارک شاه برادر میران محمد شاه  
 در فرستادن او مضائقه نمود امرای کجرا است استعداد لشکر نموده برفتن بر ما پور فرار دادند و او ایمنی را در یا  
 محمود خانرا کجرا است فرستاد چنانکه ارکان دولت بهم نامحسوسه اربع و اربعین و تسعایه محمود خانرا بر تخت کجرا  
 اجلاس دادند و مخاطب بسطان محمود شاه ساختند و اختیار خان صاحب اختیار کشته زمام ممام مملکت کجرا  
 بقید راه قرار گرفت و بعد از چند ماه در سنه خمس و اربعین و تسعایه امرا یکدیگر را قتل دادند و در یا خان و عماد الملک  
 اتفاق نموده اختیار خانرا بقتل آوردند عماد الملک امیر الامرا و در یا خان غوری وزیر کل گردید و در حشر سال  
 نیز میان ایشان مخالفت پدید آمد در با خان غوری سلطان محمود را به بهانه شکار از شهر بیرون برد  
 محمود آباد حبسنایز رفت و عماد الملک لشکر بسیار فراهم آورده بجانب محمد آباد متوجه شد و بعد از دو سه روز  
 اکثر سپاهیان کجرا است که ازوز قای کلی یافته بودند جدا شده بشاه پیوستند و عماد الملک از روی اضطرار  
 بصلح رضا کشته چنین قرار یافت که عماد الملک بجاکیر خود سرم کانونه سورت برود و سلطان محمود با محمد  
 مراجعت نماید و در سنه سبع و اربعین و تسعایه در یا خان غوری بجبال استیصال عماد الملک شاه محمود را بجا  
 بالشکر آراسته متوجه ولایت سورت گشت و عماد الملک بعد از محاربه فرستاده نمود التها میران مبارک شاه

۹۳۳

۹۳۵

۹۳۷

حاکم

# سلطان محمود کجراتی

۲۱۰۵

مقاله چهارم  
۱۹۵۳

حاکم آسیر و بریا پنور بود میران مبارکت شاه از روی حمیت و غیرت بدو او برخواست و بالشکر کجرات  
خجکت کرده شکست یافت و بطرف آسیر گریخت و عماد الملک نزد ملو خان المناطب قادر شاه حاکم مالوه رفت  
سلطان محمود شاه چون در خاندیس فروکش کرده تباحث و تاراج مشغول گشت میران مبارکت شاه اکابرو  
در میان انداخته از راه صلح سلطان محمود در ملازمت نمود و در یاخان غوری از رفتن عماد الملک توت  
و دستهار یافته جمیع مہانت مالی و ملکی با پیش گرفته کسی داخل نمیداد و رفته رفته کارش بجا می رسید  
که شاه محمود را نمونہ ساخته شاہی میکرد تا آنکہ سلطان محمود شبی با اتفاق جرجو کپوترا باز از قلعہ ارکت احمد آباد  
برآمدہ پیش عالمخان لودہی کہ دولقہ و دوندہ جاگیر داشت رفت و عالمخان لودہی مقدم شاه را کرامت  
لشکر خود را حسیع نموده چهار ہزار سوار کرد آورد و در یاخان غوری باغوا می محافظان و دیگر خویسان طفلی  
مجمول آفتاب را شاہ مظفر شاہ نامیدہ شاہ ساخت و جمیع امرار بزیادتی جاگیر و خطاب با خود  
مستحق ساخته متوجہ دولقہ شد عالمخان لودہی سلطان محمود را با فوج بزرگ و بجگاہ گذاشته خود  
در برابر آمدہ مسرکہ قتال گرم ساخت و در حملہ اول در یاخان غوری شکست دادہ بفرج خاصہ او در آمد و  
داد مردی و مردانگی دادہ چون از میان مسرکہ برآمد زیادہ از پنج سوار ہمسراہ او مانند حیران و سر اسیر گشتہ بجا  
اور سید کہ چون در حملہ اول مردم ہراول در یاخان غوری گریختہ با احمد آباد رفتہ اند خبر شکست او انتشار یافت  
باشد خواہ بشہر بایر سائید پس با آن پنج سوار بسرعت تمام خود را بشہر رسانیدہ بدولتخان شاہی رفت  
و ندای فتح در داد مردم شہر چون بعضی گریختہای ہراول را لحظہ از آن پیشتر دیدہ بودند بر شکست در یاخان غور  
یقین کردہ جماعت بخدمت او آمدند و بخدمت او تاد مساحت خانہ در یاخان غوری اخارت کردہ در وازان  
شہر را محکم کردند عالمخان مسرحان را بطلب شاہ محمود فرستاد و در یاخان غوری کہ فتح کردہ در منزل خود  
فردو آمدہ بوزار احمد آباقا صدان رسیدہ بر حقیقت حال **ایمان** دادند بسرعت تمام متوجہ احمد آباد شد و چون اہل  
و عیال امرار شہر بود اکثر مردم ازو جدا شدہ نزد عالمخان لودہی آمدند و مقارن اینحال سلطان محمود نیز بشہر آمد  
در یاخان غوری از استیلا **فرار** نمودہ راہ بریا پنور پیش گرفت و در بریا پنور نیز فرار مکرر شد پیش شیر شاہ رفت

# تاریخ فرشته

مجله چهارم  
شش

۱۳۳۰

در عایت بسیار یافت بعد از رفتن دریاخان عالیخان لودی مشغول بامر وزارت گردیده او نیز از کمال غرور  
خواست که مانند دریاخان غوری سلوک نماید سلطان محمود امر را بجزو متفق ساخته قصد گرفتن او نمود او نیز  
خبردار شده نزد شیرشاه رفت و گزارش بسیار یافت سلطان محمود چون خاطر از امرای باغی جمع کرده در مقام  
تعیین ممالک و تکثیر زراعت و ولاسای سپاه آمده باندک وقتی ولایت کهرات را بیکر باره بکابل  
اصلی آورده با اعیان و اکابر و اشراف سلوک مرضی و سخن پیشگرفت و در دو آرزو کرد و بی احمد آباد سفر  
نبا کرده محمود آباد نام نهاد و لیکن با انجام نرسیده بود که مضمون کلام شیخ مصباح الدین شیخ سعدی  
شیرازی بوقوع انجامید **بیت** هر که آمد عمارتی نوساخت رفت در منزل بد بگیری پرداخت  
وان در کربچخت همچنان همی دین عمارت بر بنر کسی و در عهد انشاء قلعه سورت  
بر ساحل دریای عمان در سیاحت و اربعین و تسهیه بزرگاری غضنفر آقا غلام ترک که خطاب خداوند خان  
داشت با تمام رسید پیش از آنکه قلعه ساخته شود فرنگیان انواع فراحتت بسلمانان و ولایت شیرسازند  
سلطان محمود خداوند خان را حاکم اینجا ساخت و فرماد که قلعه در اینجا بسازد غضنفر آقا می ترکست **المخاطب**  
خداوند خان چون بساختن قلعه مشغول شد فرنگیان چند دفعه بر کشتیها سوار شده بقصد غارت  
انجا آمدند و حسنکهای سخت کرده بر کرت شکست یافتند و انحصاریت بسیار متین و استوار و در طرف  
آن که متقل بخشکی است خندقی حفر نموده اند که میت که عرض اوست و بآب رسیده و دیوار خندقی را بنکت  
و آهنگ ساخته اند و عرض اوسی و پنج کز است و ارتفاع آن میت ذرع و از غریب امور آنکه هر دو  
بعلا بهای آهنین مستحکم ساخته سرب گذاخته در فرجا و در زمار ریخته اند و سنگ انداز تا بطوری کرده اند  
که دیده بینا از ملاحظه آن متخیر شود گویند حیویان چون بچنگ و جمل کاری نشا خند از راه رفیق و مدارد اند  
و خداوند خان مبلنهای کتی قبول کردند که قلعه نه بند و اثری بر آن مترتب نشد فرنگیان گفتند اگر این **مغنی**  
قبول نیکنی باری بکندی را بجز بر کمال مساز و مبلنی که جهت نه بسن قلعه میدادیم جهت قبول این ملتسر  
تسلیم میکنیم غضنفر آقا می ترکست **المخاطب** خداوند خان گفت از دولت سلطان هیچ چیز پروا می **ندارد**

# سلطان محمود شاه کجراتی

۳۴۶

مقاله چهارم  
صفحه ۱۸

و میخواست که علی الرغم شما تقسیم چو کنده بسازم و برای خود صواب جمیل حاصل کنم پس توپ و خبر  
بسیار که از بابت رود میان در جوانا کر بود و آنها را سیلانی می گفتند طلبیده در قلعه سورت جا بجا گذاشته مضبوط  
ساخت و علامت استرادی الممتلص بر ضای در تاریخ بنای آن گفته **بلیت** پادشاه  
بهر بر محمود شاه بهمال ناصر دنیاودین خسرو جمشیدرای قلعه در بندر سورت مرتب شد کزو  
کشت خیره دیده کرده و شد حیرت قزای خان اعظم خان دریا دل عتضربیک نرک بانی نقشه  
محکم توفیق خدای آفرین آمد ز سیاحان افلاک وزین کاخین کاری نباشد غیر از در بسنای  
سدا سکندر بود بر روی یا جوج فرنگت کاده از غیب و دارد بر لب این بجرهای از پی سال بنا  
اندیشه شد اندر طلب در و عجز اندر آمد عقل را سر زیر پای این نداد از غیب از بهر تاریخش بکوش  
سد بود بر سلیم و جان فرنگی این بنای سلطان محمود شاه تا سده اصدی و تسعین و تسمایه با استقلال  
حکومت میکرد و از هیچ طرف منازعی و مخالفی نداشت تا آنکه در سال مذکور یکی از خادمان او بر مان نام  
که خود را بصفت صلاح در نظر مردم مینمود و اکثر اوقاتش مصروف طاعات و عبادات میشد و دایم در شکار  
پیش نازی سلطان میکرد قصد او نمود و تفصیل این اجمال است که نوبتی سلطان محمود بر مان مذکور  
بواسطه تقصیر خدمتی در میان دیوار گذاشته مکر روی او از دیوار نمودار بود و بعد از آنکه زمانی عبور شاه در آنجا  
افتاده بر مان چون هنوز زنده بود نگاه بی بجانب شاه کرده بجزکت چشم و ابرو سلام کرد شاه ترحم نموده از سر  
کنایش در گذشت و غلامی بخشید چون اعضای او از جراحت آزار کلی یافته بود در تمام هم گذاشته او را در چینه نگاه  
میداشتند و چون صحت یافت باز مقرب گشته کینه ولی نعمت خود در کفینه سینه نگاه میداشت قضا را مجدداً در شکار  
گاه از روی کسب هی صادر شده چنانکه روش مقرران است که از سلاطین مخاطب و مسائب میشوند و نوشنی  
نیباشد سلطان در نیند فخر نیز در شام دهه بمقربت تمید فرمود و از شکار گاه برگشته قریب بشام غسل کرده مسکرات  
زیاده بر وسع خود میل کرده بالای پلنگت بخواب رفت کونین سلطان و ولایت کس از مردمی که با شیر خبکت کرده  
غالب آمد بودند فایضا از شیر کش میگفتند حواله بر مان کن بود تا در شکار گاه و



# تاریخ فرشته

مقاله چهارم  
۹۵۳

جایگاه های نازک همراه با شند و برهان ایشان از اوج امارت و مناصب بزرگ از خود ساخته در کین فرصت بود. آن روز بر پی شوری سلطان اطلاع یافتند با دولت که خواهرزاده اش هشید و خدمت نزدیک است و مثل سایر این نموده قبول کرده و همانه خشک کردن موی سر شاه که نهایت دراز بود پیش رفت و بدست گرفته بکشید و چون او را کمال خبری یافت مهیا بنسب بر چوب بلهات محکم بست و شمشیر خالصه سلطان را از غلاف کتیده به تعلقش شاه و شاه به شیار شد و در سال ۱۰۰۰ در ماس نود چون موی سرش استوار بر چوب بسته بود و خواست و بخت به دست بر دم تیغ نهاده و شما با کلو بریده شد و در آن دولت میدولت هر چه ساخت برهان که نزدیک و دزد و ایستاد و بود لشکر دزدی و تاراج میزد چون بعضی از راه میگذشت به سناهی باه مفت نه به کشت لخته لخته بیرون رفتند و در میه سماند و نجسین حکمی که از شاهان شاه رسانید این بود که مسطر بان و مغنیان با او از بند بکار خود مشغول باشند حکم دویم این بود که ده کس از شیوخان در خدمت حضور باشند و ایشان را باین بهانه اندرون برد و اسلحه با ایشان داده در جای محتمل ایستاد و کرد آنچه کس اطلب وزرا و امرا فرستاد چنانکه نیم شب گذشته بود که غصه آقایی ترک استماع بجا آمد و خان با فلو سورت و آصف خان وزیر خانه کتند و ایشان را در خلوت برده و بقل رسانید همچنان دو کس دیگر از امرای کبار طلب نموده تیغ بخلو ستاد چون کسان اطلب اعتماد خان فرستاد اعتماد خان گفت بر کز سلطان در نیونت امثال ما مردم را نمی طلبد درین چه سر باشد درین اثنا کس دیگر بطلب آمد و خدمت اعتماد خان بیشتر شده و زلفت برهان عبد القصد شیرازی المنی طلب با فضل خان را طلبیده گفت که شاه از غصه آقایی ترک استماع بجد و نه خان و آصف خان بجنب و ترقایه مقام ایشان میسازد اینک خلعت وزارت از برای تو فرستاد

عبد القصد شیرازی المنی طلب به فضل خان گفت که شاه در این نیم خلعت چنین امر خطیر می یوشم برهان مهیا از عهد بود عبد القصد شیرازی المنی طلب به فضل خان یکدست در استس کرده گفت بفر شاه دست و کرد در چنین مجامع کرد مکرر حضور شاه برهان عبد القصد شیرازی را در جای که نفس شاه افتاده بود آورده گفت که کار شاه و وزرا و امرا بر کس که عهد به ندم تمام ساخته و تو را در بر کرده خستیا رکلی و جزوی تو میپارم عبد القصد شیرازی